

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد این مطلب اخیری را که آقایان در این جا آوردند، مرحوم نائینی به این مطلب تمام فرمودند لکن بعد از این مطلب هم قرعه هم هست لکن دیگه مرحوم نائینی در فوائدشان ذکر نفرمودند لکن ما چون بالاخره قرعه کارایی دارد دیگه از کلام نائینی خارج می شویم و قرعه را هم بعد از این متعرض می شویم ان شا الله.

مرحوم نائینی آخرین اصلی را که در مقابل استصحاب قرار دادند وفاقا للشیخ بحث اصالة الصحة فی فعل الغیر است، عرض کردیم متاخرین یک اصطلاحی دارند اصالة الصحة فی فعل النفس که همان قاعده فراغ و تجاوز است، چیز دیگری نیست. یکی هم اصالة الصحة فی فعل الغیر که این محل کلام است و اصولا وقتی اصالة الصحة گفته می شود مرادشان این است، اصلا اصالة الصحة عند الاطلاق وقتی گفته شد اصالة الصحة مرادشان این معناست و این ها خب طبیعتا اصالة الصحة را در این جا به این مناسبت مرحوم شیخ متعرض شد که اصالة الصحة بر استصحاب مقدم است، نکته اش این بود و عرض کردیم این اصالة الصحة ای که مرحوم شیخ در این جا متعرض شدند چون اصالة الصحة فقط در موضوعات خارجی جاری می شود، در شبهات حکمیه کلیه جاری نمی شود، اصالة الصحة جا ندارد اما به عکس در شبهات حکمیه کلیه مثلا در عقود اصل بر فساد است، اگر شک کردیم فلان عقد صحیح است یا نه اصل اولی فساد عقد است نه صحت عقد، اصالة الصحة در عقود خارجی است فرض کنید فلان معامله را انجام داده فروخته، هبه کرده، ازدواج کرده، در خارج اصالة الصحة جاری می شود. این عقدی که بسته درست بوده؟ نبوده؟ طلاق که داده درست بوده؟ نبوده؟ این اصالة الصحة ای را که آقایان قائلند این در شبهات موضوعیه است نه در شبهات حکمیه. در شبهات حکمیه مواردش فرق می کند، در عقود، ایقاعات، نذور اصل اولی فساد است. توضیحاتش را سابقا عرض کردم احتیاج به تکرار ندارد.

عرض کنم خدمتان و لذا ما اگر باشیم اضافه بر این که اصالة الصحة را در قواعد فقهیه آورده، اصلا در اصول نیاوردند، به این مناسبتی هم که شیخ انصاری آورده برای معارضه اصالة الصحة با استصحاب است، به خاطر این که اصالة الصحة بر استصحاب مقدم می شود و این تقدم اصالة الصحة در استصحاب مرادشان استصحاب در شبهات موضوعیه است نه در شبهات حکمیه و کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردیم بحث استصحاب در شبهات موضوعیه اصلا اصول نیست، قواعد فقهیه است، همین حرفی که مرحوم نائینی هم دارند استصحاب در شبهات حکمیه کلیه اصول است، در غیر آن قاعده فقهی است، در موضوعات قاعده فقهی است پس این اصالة الصحة فقط در موضوعات است، هدف شیخ هم برای مقابله اصالة الصحة با استصحاب است. آن استصحاب هم در موضوعات است، و لذا کلا بحث اصالة الصحة و معارضش هر دو جزء قواعد فقهی، هیچ کدامشان جزء اصول نیستند. نه استصحابش اصولی است و نه قواعد فقهش و نه اصالة الصحة اصولی است. هر دو در شبهات موضوعیه جاری می شوند و به طبیعت الحال هر دو قاعده فقهی می شوند.

به هر حال بحث اصالة الصحة مطرح شده و قبل از شیخ و دیگران. عرض کردیم چون آقایان متعرض جنبه تاریخی نمی شوند آن چه که من فعلا اجمالا عرض میکنم چون به دقت مراجعه نکردم، قدیمی ترین مصدری که از مصادر ما شیعیان وارد بحث اصالة الصحة به این معنا شدند شهید اول در قواعد خودش است. عرض کردیم اصولا شهید اول تقریبا اولین کسی در شیعه است که سعی کرده این قواعد را بیاورد که ما اسمش را قواعد فقهیه گذاشتیم، شهید اول کتابی به نام القواعد و الفوائد دارد، در آن جا ایشان آورده است و توضیحاتش را کرارا عرض کردیم شهید اول از فقهای بسیار بزرگوار ماست که اضافه بر تحقیقات فقهی در نقل هم فوق العاده است، خیلی فوائد نقلی دارد.

من یک دفعه دیگه هم عرض کردم این را من از مرحوم آقای بجنوردی شنیدم خودم در مستدرک ندیدم، می فرمودند که حاجی نوری نوشته محدث اعظم در شیعه پنج تاست و محدث اعظم به تعبیر ایشان کسی هست که تمام روایات شیعه را دیده باشد، یکیش هم شهید اول است. صدوق را اسم می برند و شهید اول و بقیه، حالا من وارد بحث نمی شوم. انصافا هم همین طور است، شهید اول

.....

فوق العاده است یعنی انصافا و انسان تعجب می کند با این عمر نسبتا کم ایشان این فوق العادگی زیاد ایشان هم در منقول و هم در اصول و قواعد و تطبیقات فقهی و بحث های فقهی انصافا تقریبا حالا بعضی ها هم شبهه کردند که ایشان اعلم فقهای شیعه باشد، افقه باشد، شبهه اش هست احتمالا، معروفتر همان محقق صاحب شرائع است که افقه فقهای شیعه است، مشهورتر بینشان. بعد از دوران امامت از همه معروف تر و افقه صاحب شرائع است، خب صاحب شرائع هم فوق العاده است، حالا در منقولات مثل شهید نیست اما در استنتاج و فقه و دقت نظر بر شهید مقدم است.

عرض کنم که آن وقت شهید اول اطلاعی بر مطالب اهل سنت هم فراوان است، طبعا ایشان شاگرد پسر علامه است، پسر علامه هم که خب، علامه هم خودش کسی است که خیلی آرای اهل سنت را دیده، اصلا اصولی که علامه نوشته چون علامه یک دوره اصولی سه حلقه ای هم نوشته، مبادی و تهذیب و نهایتا چون سه دوره اصول را نوشته: یک، دو و سه. آن اصولی را که ایشان دارد از اهل سنت است. تقریبا می شود گفت که حرف های اهل سنت را گرفته، تذکره ایشان هم از اهل سنت گرفته است.

غرض این که قبل از شهید اول آشنائی با دنیای اهل سنت و آشنائی با علم در میان شیعه وجود داشت، این طور نبود که حالا شهید اول مبدع این فن باشد، قبل از ایشان هم وجود داشت و خوب هم هست یعنی همین کتاب علامه رحمه الله را این قدر می گویند ایشان عنوان داشت که حتی ابن تیمیه نام ایشان را شنیده بود نمی شناخت، در مکه با هم روبرو شدند، آن وقت چون مرحوم علامه در زمان خودش مرحوم به ابن المطهر بود، ابن تیمیه خبیث هم گفته بود ایشان ابن المنجس است. وقتی در مکه با هم روبرو می شوند یکی بهش می گوید ابن المنجسی که تو می گویی آمد.

علی ای حال انصافا کار خوبی است و کتاب های علامه در این جهت خوب است لکن مشکل کتاب های ایشان خیلی از اهل سنت گرفته تقریبا لفظا و بدون نام بردن، اگر می خواهد آثار علامه احیا بشود خوب است اما با این نکته، حالا توضیح این مطلب برای یک وقت دیگر باشد.

.....

به هر حال مرحوم شهید اول قدس الله سره انصافا و انصاف قصه، حالا چون زمان ما هم گاهی، اگر صحبتی الان نمی دانم تقریب، وحدت، از این حرف هایی که الان هست، این شعار هایش باشد کنار، مسئله شعار هایش .. چون من اهل شعار نیستم. اگر بناست ما صحبتی با آن ها داشته باشیم اساسش همان علم است، یعنی زوایای سیاسی بد نیست، نمی خواهم منکر بشوم لکن اساس علم و دین است، از راه دینی و علمی باید با آن ها وارد بشویم و اساس اطلاع است، الان هنوز اهل سنت به مبانی ما آشنا نیستند، یک مقدار زیادیشان انصافا زیاد کار کردند فقط برای رد شیعه نه برای این که به ما نزدیک بشوند، برای مناقشه کردن. سابقا شاید این مقدار کتاب های ما را نخوانده بودند، کتاب های ما هم این قدر چاپ نشده بود، خیلی مطالعه می کنند و نگاه می کنند البته برای رد کردن نه برای تالیف و برای نزدیک شدن و برای حرف همدیگر را فهمیدن و لغت مشترک پیدا کردن.

و طبیعتا آن ها اصطلاحات خاصی پیدا کردند و ما هم اصطلاحاتمان عوض شده. من عرض کردم از زمان وحید اصول ما کلا عوض شده، با اهل سنت بخواهیم صحبت بکنیم حتی با اصولیینشان باید همان افکار آن ها را یاد بگیریم و مطالب خودمان را به این ها بگوییم چون واقعا اصول عوض شده، آن چه که ما یک دوره اصول می خوانیم با آن چه که آن ها می خوانند خیلی فرق پیدا کرده. علی ای حال بحث اصالة الصحة توسط شهید اول تا آن جایی که من می دانم رسما، البته در خلال کلمات علما هست، نمی خواهم بگویم نیست، لم یجز هذا لما قام للمسلمین سوق، لکن به عنوان طرح بحث ظاهرا از زمان شهید اول است و بعد کتب قواعد فقهیه مثل نضد القواعد الفقهیه فاضل مقداد و دیگران، نضد القواعد الان این را به عنوان مستقلا نگاه نکردم، قاعدتا عرض میکنم.

پرسش: خلاصه قواعد شهید اول است؟

آیت الله مددی: تقریبا نضد است، نضد یعنی منظم کردن، البته قواعد شهید هنوز از ایشان قوی تر است، حالا وارد بحث کتاب شناسی نشویم.

دیگه این یواش یواش بین شیعه جا افتاد و طبیعتا این جوری است زود دیگه آقایان شیعه ها هم ادعای اجماع می کنند، یک مسئله ای که تاریخ واضح دارد زود توش ادعای اجماع می کنند.

.....

علی ای حال و عرض کردیم قبل از خود مرحوم شیخ دارد، قبل از ایشان استاد ایشان مرحوم نراقی دارد، عرض کردیم در کتب اهل سنت غالبا از این تعبیر به اشباه و نظائر می کنند، این تعبیر قواعد فقهیه را آن ها هم دارند اما بیشتر بین ما خیلی معروف شده است، پیش آن ها غالبا کتبی که نام اشباه و نظائر است همان قواعد فقهی است. این که من می گویم با اصطلاحات آشنا بشوید برای همین است، آن ها یک فرهنگ دارند ما یکی داریم این باید نزدیک بشود. مطلبی که می خواهیم بگوییم یکی است، حالا آن ها اسمش را اشباه و نظائر گذاشتیم، ما هم کتاب الاشباه و النظائر داریم مال یحیی ابن سعید لکن این ربطی به قواعد فقهیه ندارد، فقه است مثل شرائع لکن حالا اسمش را الاشباه گذاشته، از کتاب الاشباه و النظائر این یکی را داریم، غیر از این هم شاید داشته باشیم من نمی دانم. آنی که چاپ شده یکیش را دیدم، این همان فقه است، متعارف فقه است اما اشباه و النظائر پیش اهل سنت مراد قواعد فقهیه است. قواعد فقهیه را هم خودشان می گویند و یک دفعه دیگه هم در همین بحث استصحاب یک مناسبتی پیش آمد فرق بین قاعده فقهی و اصولی که الان در حوزه های ما همان مبنای نائینی غالبا گفته می شود که توسط شاگردان ایشان مثل مرحوم آقای خوئی تایید شده لکن در میان کتب اهل سنت عرض کردم مجموعا یازده فرق را من در همین بحث ها خواندیم، غیر از فرق مرحوم نائینی حدود یازده فرق در کلمات اهل سنت فرق بین مسئله اصولی و قاعده فقهی متعرض شدیم، یکی را هم خودمان اضافه کردیم با کلام مرحوم نائینی سیزده تا شد. حالا به هر حال این بحث اصالة الصحة جز قواعد فقهی در بین اصحاب ما جا افتاده است.

عرض کردیم حالا یک مقداری عبارت نائینی را می خوانیم، بعد توضیح را عرض می کنم برای بحث های خودمان، ایشان می فرمایند که، عرض کردیم در این کتاب جلد چهار صفحه ۶۵۳ متعرض می شوند:

لا إشكال فی اعتبار أصالة الصحة فی عمل الغير و حکومتها علی الاستصحاب الجاری فی موردها

این را ان شا الله من امروز اگر برسم توضیحش را عرض میکنم، وجه حکومت اصالة صحت بر استصحاب

سواء قلنا بأنها من الامارات أو من الأصول

ایشان دو تا احتمال دادند، یکی این که اماره باشد و یکی این که جز اصول باشد.

.....

عاداتا وقتی مقابل با استصحاب دیدند اصل محرز است عاداتا، این احتمالاتی است که در کلمات مرحوم نائینی است. عرض کردیم ما در بحث گذشته اشاره اجمالی کردم، شاید امروز اگر برسم توضیحش را عرض بکنم که این اصالة الصحة ریشه های کلامی هم دارد، این ها توجه نکردند و یک ریشه هایی هم دارد که اصلا اماره نباشد، واقع باشد مثل بحث ید، ما در بحث ید این توضیح را دادیم، آقایان ید را جز اصول محرز از ملکیت گرفتند، اگر کسی در یک چیزی تصرف می کند این دلالت بر این می کند که آن ملک اوست به نحو اصل عملی محرز. عرض کردیم در ید احتمال دارد اماره باشد، کاشف از مالکیت باشد و احتمال دادیم اصلا ید یعنی ملکیت نه این که کاشف باشد مثلا وقتی می گوئیم فلانی مالک است یعنی تصرف می کند، تصرف کرد یعنی مالک، ملک با تصرف یکی است. عرض کردیم این را در مباحث مکاسب هم توضیح دادیم بعضی ها اسم تصرف را ملک انتزاعی گذاشتند، ملک انتزاعی سیطره ای است که انسان بر شیء دارد مثلا این عبا را، این سیطره من بر عبا را ملک انتزاعی می گوئیم در مقابل ملک مقولی که حالا یا از مقوله اضافه باشد یا کذلک. در مقابل ملک اعتباری که من بر یک چیزی سیطره خارجی ندارم اما مالکش هستم. خانه ای دارم در افغانستان، پاکستان، مالکش هستم یا عبا دارم عبای من را غصب کردند، سیطره ندارم اما ملک اعتباری دارم. این ها را ما اقسام ملک را به مناسبت متعرض شدیم. ملک مقولی داریم که جده است، ملک انتزاعی داریم، ملک انتزاعی را هم گاهی اوقات ملک حقیقی می گویند مثل این که این کتاب در سیطره من است، چطور از فوقیت سقف نسبت به من انتزاع می شود از این سیطره ای که بر کتاب دارم عنوان ملک انتزاع می شود، می گویند این مالک است، این آیه مبارکه أو لم یروا أنا خلقنا لهم مما عملت ایدینا أن آمن فهم لها مالکون، مراد از مالک در این جا اعتباری نیست، ملک انتزاعی است یعنی انسان بر این حیوان، بر این چارپا سیطره دارد حالا می خواهد ملکش باشد یا نباشد. فهم لها مالکون، این ملک در این جا ملک انتزاعی است نه ملک اعتباری. هفت هشت جور اقسام ملک را در محل خودش متعرض شدیم که جایش دیگه این جا نیست.

در آن جا هم این حرف را زدیم، گفتیم ما چیزی به نام ملک اعتباری نداریم، همین ملک انتزاعی ملک است. اگر این جور گفتیم تصرف خودش ملک است، اگر گفتیم تصرف کاشف از ملک است اماره می شود، اگر گفتیم کاشفیتش روشن نیست تنزیل است، تعبد

.....
است، اصل محرز می شود. اگر گفتیم نه مراد این است که با آن معامله ملک بکنیم اصل غیر محرز می شود. روشن شد؟ پس این به مبانی شما در ملک بر می گردد، خوب دقت بکنید! این اصالة الصحة هم یک چیزی شبیه این است، این که مرحوم نائینی می فرماید سواء قلنا بأنها من الامارات أو من الأصول، نه این طور نیست که بگوییم دو تا باشد که ایشان فرمودند. نکات دیگری هم دارند و قد استدل علی ذلك بالكتاب

عرض کردیم بالكتاب، آیاتی که نهی از ظن شده، آیاتی که إن الظن لا یغنی من الحق شیئا، و آیه بعض الظن اثم، ظن به خلاف نداشته باشد، اثم، از آیات به این آیات تمسک شده! انصافا دلالت این، بیچاره اخباری ها می گویند که این اصولی ها خیلی به آیات تمسک می کنند، انصافا اجمالا حق با اخباری هاست، از آیه مبارکه اصالة الصحة در می آید و قد استدل علی ذلك بالكتاب، سنت هم همین روایت فعل اخیک علی احسنه، این ها ربطی ندارد

و الاجماع

اجماع اگر مراد اجماع عملی باشد حرف بدی نیست و بناء العقلا، البته بنای عقلا اجمالا هست لکن زیر بناهایش فرق می کند و باز هم همه شان نیست، در قوانین فرق می کند.

و سيرة المستمرة بین المسلمین

یعنی از عالم شیعه خارج شدند به عالم مسلمین رفتند.

و بلزوم العسر و الحرج مع عدم البناء علی الصحة

این که موجب عسر و حرج می شود

بل اختلال النظام

ببینید ما یک مشکلی را همیشه داریم، شیعه این مشکل را دارد، عده ای از مسائل اصولا در طرح اجتماعی یک جور است در طرح فردیش جور دیگری است، این در حوزه های ما توضیح داده نشده و منشا اشکالات شده است. ببینید زکات را الان اهل سنت می

گویند حاکم باید جمع بکند، ما می گوئیم خودمان بدهیم. این نکته فیش این است که زکات در بین اهل سنت پدیده اجتماعی است از شئون حکومت است و عرض کردیم اگر ما باشیم و سیره عملی پیغمبر چون پیغمبر از سال هشتم، ماه رمضان سال هشتم اعلام کردند خذ من اموالهم صدقه، شروع کردند به گرفتن زکات، ما داریم، در روایات ما، اولین زکاتی هم که گرفتند زکات فطره همان سال هشتم است، بعد سال نهم در ماه رمضان زکات گرفتند، بعد زکات فطره گرفتند، سال دهم، دو سال پیغمبر زکات گرفتند و بعد هم که فوت کردند، رحلت پیغمبر. در این دو سال قطعاً زکات امر حکومتی است، در این شبهه ای نیست یعنی همان حرفی که اهل سنت می زنند. قطعاً در این دو سال زکات یک امر حکومتی بوده، خود امیرالمومنین مصدق را می فرستادند جمع می کردند، پنج سال که امیرالمومنین زکات را می گرفتند به این صورت بود، این ها همه قطعی است لکن زمان امام باقر و امام صادق بر اساس این که این حکومت ها صحیح نیستند و باطل هستند در شیعه در واقع زکات جنبه فردی پیدا کرد یعنی شما الان با اهل سنت صحبت می کنید خب باید بگویید این راست است، درست است، آن ها می گویند زکات یک پدیده حکومتی است، شان حاکم است، راست هم هست، راست به این معنا که تا پیغمبر و امیرالمومنین حکومتی است. از زمان امام صادق فردی می شود.

پرسش: وقتی حکومتی است چطور فردی می شود؟

آیت الله مددی: امام معصوم قرارش داده

پرسش: پس معلوم است حکومتی نبوده

آیت الله مددی: نه اشکال ندارد، وقتی حکومت فاسد است و لذا این ها گفتند اگر این حکومت صحیح بود باز باید برگردد حکومتی بشود یا هر دو جهت را داشته باشد.

پرسش: یعنی از زمان امام صادق منسوخ شده؟

آیت الله مددی: منسوخ نشده، یعنی می گوید وقتی آن قسمت اخذش مشکل پیدا می کند آن مصرف رساندن درست می شود. شما به مصرف برسانید، آن کسی که می خواهد بگیرد چون این منشا حکومتی می شود، منشا قدرتش می شود، بعد همان حکومت توجیه می

کند و می گوید ما بر حقیق.

من عرض کردم اگر ما فعل صحابه را در سقیفه بر این حمل بکنیم که ضرورت اجتماعی بوده این کار بشود یعنی بیاییم بگوییم آن مسئله ای که در سقیفه شد یک واقعیت بود اما حقیقت نبود، این را اگر خود سنی ها قبول می کردند مشکل با این ها حل می شد. در حقیقت آن چه که ائمه علیهم السلام با تقیه با حکومت ها برخورد می کردند به عنوان واقعیت نه حقیقت، جامعه اسلامی همین بود، یک آقای آن جا نشسته می گوید من خلیفه رسول الله هستم اما حقیقت خلیفه رسول الله آن ور است، کس دیگری است. اگر خوب در ادله آن ها هم انسان منصفانه نگاه بکند این ها با یک واقعیت روبرو بودند نه حقیقت، بعد این واقعیت را حقیقت کردند، مشکل اهل سنت این جاست، این را از واقعیت منحرفش کردند به حقیقت که حق همین است، نه آن حق نبود، آن باطل بود. در حقیقت مطلب این بود که این ها می آمدند از گرفتن زکات و جزیه غیر از این که تقویت حکومتی می کردند اثبات حقانیت می کردند، تحریف شریعت می کردند و این برای حکومت حسابی بود.

شما نگاه بکنید در آن نمایی ای که آن پسر برادر موسی ابن جعفر علی ما هو المعروف برای حضرت موسی ابن جعفر پیش هارون کرد اشکالش این نبود که موسی ابن جعفر مثلاً حدیث می کند، موسی ابن جعفر فقیه دارد، تربیت فقها دارد. اشکالش این بود که پیش ایشان اموال جمع شدند، خلیفتان یحیی لهما الخراج، هارون گفت آن خلیفه دوم کیست؟ گفت موسی ابن جعفر. یک نفر دیگه را هم آوردند پیش هارون شهادت داد که من سی هزار درهم از ایشان می خواستم، رفتند از داخل برای من سی هزار درهم کوفی آوردند، گفتم نمی خواهم، رفتند سی هزار درهم بصری آوردند، گفتم نمی خواهم، سی هزار درهم فرض کنید بغدادی آوردند قبول کردم. خب این فوقش نشان می دهد که نود هزار درهم در خانه حضرت وجود داشته، هارونی که پولش میلیاردی بوده با نود هزار درهم که اصلاً قابل قیاس نیست. این ها این مسئله پول را منشا برای حقانیت می گرفتند و لذا هم حساسیت نشان می دادند، درست هم هست دیگه، باید همین کار را بکنند.

لذا در روایات اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین اگر این مسئله حل بشود خیلی از قضایا روشن تر بررسی می شود، ما کرارا عرض کردیم عده ای از مسائل طبیعتا حکومتی اند، عده ای از مسائل طبیعتا فردی اند اما اگر در فرد، در جامعه مشکل پیدا شد آن وقت حکومتی می شود. این تمیز این دو تا. شاید از خیلی از عبارات اهل سنت معلوم می شود که طلاق طبیعتا فردی است اما طلاق خلع طبیعتا حکومتی است، طلاق خلع را حاکم می دهد. اصلا طبیعتا حکومتی است، این طلاق عادی را شوهر می دهد این طبیعتا فردی است، اگر اختلاف شد به حکومت بر می گردد پس این مسئله که عده ای، مثلا اقامه حدود طبیعتا حکومتی است نه این که اقامه حدود طبیعتا فردی است اگر اشکال پیش آمد حکومتی می شود. این فرق بین قضایا که کجا حکومتی است و کجا فردی است؟ کجا نظام اجتماعی است؟

این سیره ای که ایشان می فرمایند بر می گردیم این سیره را اجمالا لکن مشکل کار این است که دنیای اسلام مبانی مختلف دارد، شما یک سیره بیابید در جامعه شیعه درست بکنید، من می خواهم این نکته را عرض بکنم نه در سیره مستمره در بین مسلمین، چون سیره مستمره بین مسلمین لذا یک مشکل را دقت بکنید این همیشه حتی اصول ترخیصی هم شما با مشکل روبرو می شود چون بعد مرحوم نائینی می خواهد بگوید. شما الان در بین مسلمان ها اصالة الطهارة جاری می کنید، می گوئید در بازار مکه و فلان با این که آن ها مبنایشان بر این است که بدن انسان مثل بلانسبت بدن حیوان زوال عین نجاست کافی است، تطهیر با آب نمی خواهد چون ما هم فتوایمان به این است که بدن حیوان زوال عین نجاست کافی است، اگر بدن گوسفندی رویش خون است، رفت برگشتیم دیدیم خون نیست دیگه پاک است. زوال عین نجاست از بدن حیوان کافی است، شستن نمی خواهد، خب آن ها در بدن انسان هم همین حرف را می زنند، فرقی نمی کند، یک قطعه خونی روی صورت شما آمد با تف زدید پاکش کردید پاک است، خب وقتی فتوایشان به این است شما چطور اصالة الطهارة را؟ باید یک جوری تصور اصالة الطهارة بکنید، اصلا آن ها فتوایشان بر این است.

لذا دقت بکنید این که الان می آید مثلا از فقهای اهل سنت مالک با این که روایت دارند، در صحیح بخاری هم هست که شیطان پیش شما می آید یک شکی را، خیال می کنید حدیثی از شما صادر شده، شما بنا بگذارید نمازتان را بخوانید و به نماز ادامه بدهید، مالک

می گوید خب قاعده ما این است که لا صلوة إلا بطهور. شما باید طهور را احراز بکنید، اگر شک کردید پس احراز نکردید، شما می گوئید پیغمبر فرمود که اعتنا نکنید، ما این را در مورد خودش قبول می کنیم، در صلوة. در خارج نماز اگر با وضو که بود بعد شک پیدا شد باید پا شود وضو بگیرد، استصحاب را جاری نمی کند، روشن شد؟ همان حالتی که در روایت خودشان صحیح آمده می گوید این را تو نماز، همان جایی که روایت است قبول می کنیم.

و لذا عرض کردیم در صحیح زرارہ بر فرض قبول بکنیم فإنک کنت علی یقینٍ من وضوئک و لیس لک أن تنقض الیقین و لا تنقض الیقین بالشک یعنی نکته ای که در روایت امام سلام الله علیه موجود دارد ممکن است این باشد که حدیث پیغمبر دارد در نماز است شما در خارج نماز هم استصحاب بکنید، در خارج نماز. چون امام صادق معاصر با مالک است، مالک در مدینه است، این یکی که در مدینه بوده معتقد بود این حدیث پیغمبر را ما فقط در نماز قبول می کنیم، خارج نماز دیگه استصحاب نمی کنیم، خارج نماز به قاعده بر می گردیم، این نکات فنی را ان شا الله در ذهن مبارک باشد.

لذا این مسائل را یعنی این که مثلاً آیا این اصل است یا اصل نیست، عرض کردم خود فهم این مطلب، ما مثلاً الولد للفراس، اگر کسی ازدواج کرد و ازدواج او را قانون قبول کرد طبق این قاعده فرزندی که پیدا می شود باید به این ازدواج نسبت بدهیم. در روایات ما که باید گفت روایات ما بیشتر ناظر فردی است، این را به عنوان یک اصل گرفتند، قاعده گرفتند برای موارد شک اما الان در بعضی از قوانین غربی یا شاید همه شان این را به عنوان مورد شک نگرفتند، اصلاً قانون گرفتند یعنی می گویند اگر مردی با زنی ازدواج کرد و ما در دفاتر رسمی آن را ثبت کردیم و نظام آن ازدواج را قبول کرد هر بچه ای که بشود به همین پدر و مادر نسبت بدهیم ولو یقیناً مال آن ها نیست نه این که احتمالاً، هم پدر معترف است و هم مادر معترف است که این بچه آن ها نیست، ببینید این یک تفکر اجتماعی است. این اصالة الصحة نیست. آن می گوید وقتی من آمدم گفتم این شوهر، این زن، این را ثبت قانونی کردم این ثبت قانونی برای آثار است. از آثارش این است که هر بچه ای که آمد می گویند پسر این است، بچه این است، بچه این مادر است، این در صورتی که ما این جور و لذا هم داریم که اکثر حمل نباشد، اقل حمل نباشد، زاویه دید روشن شد؟

در دنیایی که برای من نقل کردند در غربی ها، این جور می فهمند که وقتی آمد یک نظام اجتماعی و چون این ربطی به اصالة الصحة هم دارد، این اصالة الصحة دیگه اصل محرز نیست، اصل موضوعی نیست، این خودش یک قاعده است، خودش قانون است اصلا یعنی می گوید من اگر آدم این ازدواج را ثبت کردم گفتم قبول، ثبت ازدواج این نیست که بخواهم در عوالم علوی و در افلاک تغییر بدهم این یعنی این که من باید ملتزم بشوم هر بچه ای که بود مال این هاست، این معنایش این است. الان من یقین دارم، پدر و مادر هم اعتراف می کنند، اصلا یقینی است، قطعی است بلا ای شبهه، خود مادر هم معترف است، پدر هم معترف است که این بچه من نیست لکن قانون می گوید من بچه تو حسابش می کنم. این اصالة الصحة نیست، این قاعده الولد للفراش نیست. ما به عنوان قاعده تلقی کردیم، این بیشتر تفکر فردی است در قضایای اجتماعی در صورتی که همان مسئله الولد للفراش را بردیم از یک دید اجتماعی با یک تفسیر خاص اجتماعی، در این تفسیر اجتماعی می گوید من، قانون، نظام آمد این ازدواج را قبول کرد، معنای قبول اصالة الصحة نیست، اشتباه نکنید، شما مثلا ممکن است بگویید الولد للفراش در اروپا هم جاری می شود، بله اما نه به عنوان قاعده، به عنوان خود روح قانون این است و لذا این نکته را خوب دقت بفرمایید که اصالة الصحة فی فعل الغير مخصوصا وقتی به سیره رسید و بین مسلمان ها و اختلافی که مسلمان ها در این مسئله دارند. این نکته دیگری در می آید غیر از این که اماره باشد یا اصل باشد، نه اماره است نه اصل است، الولد للفراش در این قوانین غربی اگر درست به من گفته شده باشد این اصلا نه اصل است نه اماره است، هیچی نیست، این خودش معنای قانون است. معنای قانون این است که وقتی من به شما در شناسنامه تان نوشتم شما شوهر، شما پدر، ایشان مادر، هر بچه ای که از این ازدواج پیدا بشود این بچه شماست، اصلا معنای اعتراف به ازدواج شما و دولت از این ازدواج پشتیبانی می کند، اصلا معنایش این است

پرسش: مال خود قانون است

آیت الله مددی: این مال خود قانون است یعنی اصالة الصحة اماره نیست، این اصل نیست.

این توجه نشده ذهن آقایان اصولی ما از بس که در اصول متوغل بوده من عرض کردم مسئله ای که در این جا هست یک مسئله کلامی است که خیلی محل کلام و بحث و فرق بین اسلام و ایمان و کفر، یکی از مسائل فوق العاده مهم در دنیای اسلام است و عرض کردیم آرای متضارب به شدت متضارب دارند، یکی از آرای تند که حقیقت اسلام و ایمان یکی است و آن هم تلفظ به شهادتین است ولو هیچ عقیده نداشته باشد، همین که گفت لا اله الا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، این مسلمان می شود، نمی شود فقط مسلمان، این فی اعلی علیین فی الجنة، همه گناه ها را هم انجام داده، یکی از تفکرات مرجعه همین است دیگه، شما از این رای تند بگیرید، عده ای گفتند نه، تلفظ باشد با عقیده ولو تمام گناهان را انجام بدهد، این عبارتی که در روایات ما آمده من جمله در صحیفه رضویه آمده الايمان قولٌ باللسان و اعتقادٌ بالجنان و عملٌ بالاركان، این یک تصور از ایمان است، یک تصور این بود که آقا تو چیکار داری، این داخل در نظام اسلامی است، این داخل در جامعه اسلامی است، تمام اعمال او صحیح است، هر چی، ازدواج و ...، این بحث اصالة الصحة نیست، این بحث اصل نیست، بحث اماره نیست، یک مشکلی که آقایان ما دارند توجه نشده که این مسئله دارای بعد کلامی بوده و دارای بعد اجتماعی بوده مثل همان مثال الولد للفراش که برای شما عرض کردم.

پرسش: به خاطر این که نتیجه اش یکی بوده اشتباه شده

آیت الله مددی: آهان

لذا خوب دقت بکنید وقتی سیره گفتیم ممکن است در جامعه اسلامی من حیث المجموع نادری باشد مثل مثلاً خوارج از این قاعده خارج باشند لکن جاری بین مسلمان ها، لکن زیر بنا ها کلاً فرق می کند، بحث اصل نیست، بحث حکومت نیست، حکومت بر استصحاب نیست، اصلاً بحث استصحاب مطرح نیست، بحث اماره مطرح نیست، همان مثال الولد للفراش این می گوید ما وظیفه داریم هر کسی گفت لا اله الا الله این را ما مسلمان بدانیم، تمام اعمالش هم درست، دیدیم شراب می خورد نستجیر بالله، همه گناهان را هم انجام می دهد، این دستور الهی است که با این و بالاتر از آن، اصلاً معتقدند که این ها روز قیامت بهشت هم می روند وقتی لا اله الا الله گفتند و آن شفاعت، إنما دخلت شفاعتی لاهل الكبائر من امتی، یعنی این لا اله الا الله یک تاثیری می گذارد، شفیع یعنی همراه،

چون ما در لغت عرب شفع داریم و وتر، یک دفعه فرد تنهاست، یک دفعه یک چیزی همراه اوست، این می گوید این لا اله الا الله همراه فرد می آید تمام گناهان او را پاک میکند و بهشت می فرستد، شفاعت به این معنا، خودش تنها باشد کارش خراب است، همین که لا اله الا الله گفت، روشن شد؟ این یک تصور عجیب و غریبی است، نمی خواهم بگویم درست است، قطعاً هم باطل است، لکن می خواهم این را بگویم وقتی شما می گوئید سیره مستمره بین مسلمین انصافاً دنیای اسلام دارای تسامحات عجیب و غریبه است، خب الان معروف در دنیای اسلام در باب نجاست در بدن انسان زوال عین نجاست کافی است، خون آمد، شاید شنیده باشید این را در مکه زیاد است مخصوصاً که سر می تراشند خون می آید تف می اندازند و دست می کشند پاک می شود، این طهارت پیدا می شود، با بزاقت و همه چیز، یک دستمال می کشد پاک می شود، می گوید پاک شد چون خون حیوان هم همین طور است، نجاست در بدن حیوان، آن خودش هم پاک می شود، شما خون را نبینی پاک است.

علی ای حال پس با این عرض عریض تمسک به سیره، من می خواستم این نکته را بگویم چون بعد هم مرحوم نائینی لزوم عسر و حرج و غیر ذلک و این کان اکثرها لا یخلوا عن مناقشة بل منع، کاملاً واضح است که، کتابش که اصلاً خیلی عجیب است، این بعض الظن اثم، به این تمسک بکنیم بگوئیم پس حمل فعل بر صحت باشد. این که خیلی عجیب است.

حتی لزوم عسر و حرج الذی قیل إنه عمدة الوجوه التي استدلت بها فإن الحاجة إلى اصالة الصحة إنما هي فی غیر مقام الید و در آن جا هم نمی تواند.

البته آقازیا هم یک حاشیه دارد خود مرحوم نائینی هم فتامل دارد

و علی کل حال یکفینا الاجماع المحقق

خیلی عجیب است، دیگه اعجب از آن اجماع است. عرض کردیم تاریخش از زمان شهید اول است، حالا!

فإنه لا ینبغی التأمل

.....

بالاتر از این حرف یک مطلب دیگری است که مرحوم نائینی می گوید خیلی عجیب است، می گوید این اجماع این قدر قوی است که به معقد اجماع هم می شود تمسک کرد، به اطلاق معقد اجماع! این دیگه خیلی عجیب است، اعجب از اصل اجماع به نظر من این است اگر من چون غالبا به کتاب اجود التقريرات، آقایان اگر داشته باشند سریعا به اجود التقريرات جلد سه نگاه بکنند همین بحث أصالة الصحة، شاید این فوائد دوره متوسط اصول مرحوم نائینی است، عرض کردم از مرحوم نائینی یک دوره اول هست که همان حرف هایی است که مرحوم آقا میرزا مهدی در مشهد بردند مطرح کردند، یک دوره متوسط است که همین فوائد است که الان دست من است، یک دوره متاخر ایشان است که آقای خوئی در اجود التقريرات نوشتند. این اختلافاتی هم که بین این دو تا هست مال همین است و من کرارا عرض کردم از مرحوم آقای بجنوردی که صحبت می شد ایشان ترجیح با فوائد می دادند و چون دیگه شاگرد ایشان بودند ما هم اصولا متعرض حرف های اجود نمی شویم روی این جهت است، چون بعضی ها متعرض می شوند مقایسه می کنند. نه حالا به هر حال لکن احتمال می دهم شاید نائینی از این حرف چون خیلی حرف عجیبی است، چون ایشان دارد و الظاهر آن یکون نفس أصالة الصحة معقد الاجماع، این دیگه خیلی عجیب است، اعجب از همه این است که مثلا این اطلاق داشته باشد یعنی این اجماع را دلیل لفظی بگیرد، به اطلاقش عمل بکند.

در ایشان مرحوم آقاضیا اشکال دارد که اصل این اجماع هم از سیره گرفته شده، راست است، انصافا همه اش مبهم است، یک چیز اجمالی هست، نه سیره واضحه هست یعنی سیره اجمالا هست یعنی این خیلی عرض عریضی دارد. اجماع که دیگه خیلی وضعش بدتر است و بعد ایشان این را یک شرحی داده، من دیگه نمی خوانم آقایان خودشان مراجعه بکنند که گاهی اجماع دلیل لبی می شود و گاهی دلیل لفظی می شود و این جا دلیل لفظی شده است، انصافا هم دعوای اجماعش محل اشکال است مخصوصا عجیب از مرحوم نائینی است که ایشان کرارا اجماعات را رد می کند که محتمل المدرکیه، خب این که خیلی واضح است که محتمل، این از محتمل المدرکیه هم آن طرف تر است که، اگر بنا بشود اجماع را به محتمل المدرکیه رد بکنیم این که قطعا محتمل المدرکیه است، این که قطعی است. اگر نگوییم یقینا مدرکش واضح است، به قول مرحوم آقاضیا.

بل السيرة الشرعية على العمل بها التي ربما يكون هي مدرک اجماع، کلامش درست است، بعد ایشان ربما نوشتند یعنی محتمل

المدرکیة، به نظر من که متیقن المدرکیة است نه این که محتمل.

على ای حال این مطلبی که نائینی فرمودند، نمی دانم آیا آقای نائینی تا آخر به این حرف بودند یا نبودند فعلا به کتاب فوائد به ایشان

نسبت می دهیم اما انصافا هر دو به شدت خلاف قاعده ایشان هم هست، یکی ثبوت اجماع چون این جا محتمل المدرکیة است که

اجماع حجت نیست و یکی این که ایشان اجماع را دلیل لفظی گرفتند که دیگه اعجب از دعوای اولی است و یک توضیحی هم دادند

که متاسفانه توضیح ایشان هم درست نیست

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين